

## مبنای قابل پذیرش در خصوص تئوری حادثه پیش‌بینی نشده در فقه امامیه و حقوق ایران

بابک محمدرضاپور<sup>۱</sup>

### چکیده:

تئوری حادثه پیش‌بینی نشده در اکثر نظام‌های حقوقی مورد پذیرش قرار گرفته است. اما مبانی مختلفی برای تئوری حادثه پیش‌بینی نشده مطرح شده است. تبانی فقهی که با توجه به فقه غنی اسلامی علی‌الخصوص فقه امامیه مطرح گردیده قالب موجهی برای توجیه نظریه در حقوق ایران می‌تواند باشد، البته مبنای توجیهی با استفاده از اراده مشترک و شرط ضمنی با اشکالاتی مواجه گردیده، ابتدای بحث بر تئوری حسن نیت همان‌گونه که در حقوق پاره‌ای کشورهای اروپایی خصوصاً فرانسه بر آن تأکید شده است نیز نمی‌تواند در حقوق ایران کارگشا باشد و انگهی تئوری موصوف توسط حقوق‌دانان و دکترین همان کشورها نیز مورد انتقاد واقع شده است. اما دو قاعده لاضرر و لاجرح، با تحلیلی که از مفهوم، کارکرد و قلمرو هر یک از آنها ارائه گردید می‌تواند به نوبه خود در جهت مبنای توجیهی مورد تمسک دادرسی قرار گیرند. در این مقاله مبانی تئوری حادثه پیش‌بینی نشده در حقوق ایران و فقه امامیه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

**کلید واژه:** حادثه غیرقابل پیش‌بینی، حسن نیت، شرط ضمنی، لاضرر.

۱. استادیار دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات استان آذربایجانغربی، گروه حقوق، ارومیه، ایران.

**مقدمه:**

در این مقاله سعی بر این است که با توجه به نظریات موجود و مباحث قابل طرح در خصوص مبنای تئوری حادثه پیش‌بینی نشده، نظریه مبنایی قابل پذیرش با توجه به قالب‌های سنتی و مدرن موجود ارائه گردد. چه آنچه مسلم است تبانی فقهی که با توجه به فقه غنی اسلامی علی‌الخصوص فقه امامیه مطرح گردیده قالب موجهی برای توجیه نظریه در حقوق ایران می‌تواند باشد. از طرف دیگر با توجه به اینکه بزرگان فقه و حقوق در راستای توجیه بحث تئوری حادثه پیش‌بینی نشده هر کدام با دیدگاه و در راستای توجیه، مبنای خاصی نظریه را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند نگارنده را بر آن داشت که با بررسی ابعاد و در عین حال قابلیت انعطاف هر یک از مبنای در خصوص نظریه حادثه پیش‌بینی نشده مبنایی منطبق با ساختار حقوقی ایران با ابتدا بر فقه غنی اسلامی و شیعی آنرا توجیه نماید تا حدود و ثغور بحث با پایه ای محکم تبیین و در عین حال یارا و موجه رویه قضایی در بر خورد با قراردادهایی باشد که به دلیل بروز اوضاع و احوال غیر مترقبه، اجرای مفاد آنرا ناعادلانه و تحمیلی مالایطاق می‌نماید. اما در این راه نباید راه افراط پیمود و در عین حال در تعدیل قضایی دست دادرس را بی حد و حصر باز گذاشت اگرچه در این مقال بررسی حدود نظریه و قلمرو آن خارج از حوصله بحث است و صرفاً مبانی توجیه‌کننده نظریه با جمع‌بندی آن موضوع بحث خواهد بود در عین حال ناگزیر از توضیح مختصر بحث خواهیم بود تا بتوان مبنای را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و نهایتاً راهکار پیشنهادی را ارائه نمود. لذا بدواً و بطور مختصر مفهوم تئوری حادثه پیش‌بینی نشده، نظریه‌های مطرح در نظام تطبیقی در خصوص توجیه مبنا و نهایتاً مبنای قابل پذیرش در حقوق ایران مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

**گفتار اول - مفهوم تئوری**

اگر چه در خصوص مفهوم و مدلول نظریه حادثه پیش‌بینی نشده مطالب تفصیلی ارائه گردیده است و ارائه تعبیر متفاوت از نظریه، نشان‌دهنده پذیرش هر یک از کشورها با دیدگاهی خاص (در عین حال با وجود نکات مشترک)، بعنوان یکی از معاذیر قراردادی است. (در فرانسه از تئوری مزبور بعنوان *imprevision*، در انگلیس و آمریکا *change of circumstances* و در کشور آلمان *Geshafets grundlage* نامیده شده است).

اما آنچه مسلم است پذیرش این نکته مهم است که اصل لزوم با مقام قداست و اعتباری که در راستای استحکام روابط حقوقی داراست در شرائط استثنایی قابل عدول است، اگر چه در نظام رومی - ژرمنی خصوصاً در نظام حقوقی فرانسه، خصوصاً در رویه قضایی، با استناد به بند ماده ۱۱۳۴ قانون مدنی آن کشور در راستای اصل لزوم مخالفت‌های فراوانی با نظریه مزبور، خصوصاً در زمینه حقوق خصوصی شده است، اما گرایش دکترینی و پذیرش فنی نظریه در چند سال اخیر، این تصور را به ذهن خاطر نشان می‌سازد که تئوری حادثه پیش‌بینی نشده کم‌وبیش پذیرفته شده است چرا که حتی تجار دوراندیش و با تجارب کاری نیز بعضاً قادر به پیش‌بینی اوضاع و احوال آتی نیستند و بالطبع به تبع همین امر نیز زبان‌های احتمالی ناشی از تغییر اوضاع و احوال قابل پیش‌بینی نیست چرا که اگر این اوضاع نامتعارف و غیرمنتظره اگر قابل تصور با پیش‌بینی می‌بود هیچ تاجر دوراندیش به چنین

قراردادی رضایت نمی‌داد. پس عدالت معاوضی مقتضی اینست که در چنین شرائطی همان مفاد عقد و شرائط حاکم در زمان انعقاد بر طرفین تحمیل نشده و امکان بازنگری در قرارداد یا فسخ آن فراهم گردد. (Savatier, n ۲۶۶, ۱۹۵۹, همین امر قانون‌گذار و در عین حال اساطین حقوق پاره‌ای کشورها را به فکر انداخته تا اقدام به تبیین و تعریف نهاد حادثه پیش‌بینی نشده نمایند: در حقوق ایران برخی از اساتید حقوق در تعریف حادثه پیش‌بینی نشده آن را اینگونه تعریف نموده اند: حادثه پیش‌بینی نشده حادثه ایست که: «اجرای تعهد را محال نمی‌کند (قوه قاهره) ولی آن را به غایت دشوار می‌سازد و تعادل مطلوب بین دو عوض را به هم می‌زند». (کاتوزیان، ۱۳۷۱، ش ۵۳۴) تعریف مزبور تا حدود زیادی بیان‌کننده جوهره و ماهیت حادثه پیش‌بینی نشده می‌باشد و نشان‌دهنده این نکته است که با بروز چنین نهادی اجرای تعهد قراردادی مدیون را در معرض خسارت هنگفتی قرار می‌دهد ولی میزان و شدت وضعیت حادثه بگونه‌ای نیست که باعث تحقق شرائط و ارکان قوه قاهره گردد تا به تبع آن بحث معافیت از انجام تعهدات قراردادی و مسئولیت ناشی از آن مطرح گردد. شاید بتوان بعنوان یک نمونه بارز از تعریف حادثه پیش‌بینی نشده در متون قانونی به قانون مدنی مصر اشاره نمود که در ماده ۱۴۷ آنرا تعریف نموده است: «چنانچه حوادث عام استثنایی و غیر قابل پیش‌بینی رخ دهد که اجرای تعهد قراردادی را برای مدیون اگر چه محال نسازد ولی آنرا پر هزینه ساخته و مدیون را با خسارت زیادی مواجه سازد، دادرس می‌تواند با توجه به اوضاع و احوال قضیه و رعایت مصلحت طرفین قرارداد، تعهدگر است را به حد معقولی برساند هر توافقی بر خلاف این ترتیب باطل است» (ماده ۱۴۷ق.م. مصر: «اذا طرأت حوادث استثنائیه عامه، لم یکن فی الوسع توقع ها، وترتب علی حدوث ها أن تنفیذ الالتزام التعاقدی، و إن لم یصح مستحیلاً، صار مرهقاً للمدین بحیث یهدد بخساره قادمه، جاز للقاضی، تبعاً للظروف، و بعد الملازمه بین مصلحه الطرفين، أن یرد الالتزام المرهق الی الحد المعقول و یقع باطلاً اتفاق علی خلاف ذلك). پس می‌توان گفت که با بروز حادثه پیش‌بینی نشده وضعیتی ببار می‌آید که از ضرر عادی و قابل مسامحه فراتر و از فورس ماژور پایین‌تر می‌باشد. (السنهوری، ۱۹۹۸، ص ۲۰۰) مبنای تئوری مزبور در روم باستان نیز تحت عنوان قاعده *Rebus sic stantibus* شناخته شده است که می‌توان در مقام تبیین آن را چنین ترجمه نمود: «باقی ماندن اشیاء و امور، به همان وضعیتی که در سابق بودند». به تعبیر بهتر اگر وضعیت خاصی در زمان انعقاد قرارداد حاکم بوده است آن وضعیت در ادامه و در جریان عقد نیز می‌بایست اصولاً باقی باشد. پس تغییر در این شرائط بر خلاف شرائطی خواهد بود که (صراحتاً یا ضمناً در زمان عقد مورد پذیرش و توافق واقع شده است. حال با توجه به تعاریف موصوف مبانی توجیهی نظریه بطور مختصر در حقوق خارجی و نهایتاً مبنای قابل پذیرش در حقوق ایران در (گفتارهای آتی) مورد بررسی واقع می‌شود.

### گفتار دوم- مبنای نظریه حادثه پیش‌بینی نشده در حقوق خارجی

در این گفتار سعی بر این است که بطور مختصر نظریات ارائه شده در خصوص توجیه مبنای نظریه مزبور در حقوق خارجی مورد بررسی واقع و در عین حال نقاط ضعف و قوت آنها مورد بررسی واقع شود، اگرچه در این مقال فرصت و مجال پرداختن به تفصیل نیست و هدف بررسی مبنای توجیهی در حقوق ایران است اما مسلماً تطبیق و بررسی نظریات در جهت تدقیق در زوایای بحث خالی از فایده نخواهد بود:

## بنداول - اراده مشترک

ابتنای اساسی طرفداران این نظر در توجیه نظریه حادثه پیش‌بینی نشده اراده مشترک طرفین عقد است و اگر امکان تعدیل یا فسخ قرارداد به تبع بروز حادثه پیش‌بینی نشده ایجاد می‌شود ناشی از خواست طرفین در زمان انعقاد قرارداد است. البته نکته قابل توجه در خصوص تحلیل اراده مشترک اینست که طرفداران این نظر هر کدام راه خاصی را پیموده‌اند و توجیه یکسانی بانیاً بر این تئوری وجود ندارد که بطور خلاصه به هر یک از آنها اشاره می‌شود:

**الف - نظریه شرط ضمنی:** ریشه این نظر که در حقوق کلیسایی است، بیشتر بر این پایه هست که وقتی طرفین اقدام به انعقاد قراردادی می‌کنند، حین‌العقد بطور ضمنی اوضاع و احوال موجود را در نظر داشته‌اند و بر اساس آن توافق نموده‌اند و در عین حال مبنای طرفین بر بقای چنین اوضاع و احوال در زمان اجرای قرارداد است و آلا اگر بر تغییر اوضاع و احوال بطور ناگهانی آگاهی می‌داشتند یا اصلاً اقدام به انعقاد عقد نمی‌کردند یا با در نظر گرفتن شرائط و اوضاع و احوال دگرگون شده و متفاوت از حین‌العقد اقدام به انعقاد عقد می‌گردند. پس اگر اوضاع و احوالی که در زمان انعقاد عقد بر آن حاکم بود متغییر شود قرارداد نیز شرط مبنایی خود را از دست داده است چنین شرطی بطور نوعی در قراردادها مفروض است و طرفین نیز با این فرض عقد را منعقد می‌سازند که اگر اوضاع و احوال به هم بخورد، یا قرارداد باید فسخ شود و یا اینکه با اوضاع و احوال جدید منطبق شود.

(Julliot de la morandie`re, 1964, n°462)

اما این نظر علی‌رغم نفوذ در حقوق داخلی پاره‌ای کشورها، مورد انتقاد واقع گردیده است، اولاً: این دیدگاه مبنای توجیهی قابل قبولی نمی‌تواند باشد چرا که نه تنها نمی‌توان چنین شرطی را از قرارداد استنباط نمود بلکه مقتضا و طبیعت عقد مقتضی عکس آن است چرا که هدف اصلی از انعقاد قراردادهای طولانی مدت، مصونیت از تغییرات حادث در آینده است و اگر طرفین نمی‌خواهند تضمینی برای خطر است پیدا کنند، غیر معقول است که اقدام به انعقاد چنین قراردادهایی نمایند. بنابراین گرچه این مبنا در حقوق بین‌الملل دارای طرفدارانی است اما در حقوق مدنی توفیق چندانی نیافته است. (کاتوزیان، ۱۳۷۱، ص ۸۴) ثانیاً: چنین شرطی اصلاً واقعیت خارجی ندارد چرا که در قراردادهای با ماهیت اجرایی طولانی مدت طرفین اصلاً به چنین اوضاعی که کلاً معادلات طرفین را بر هم ریزد فکر نکرده‌اند و ضمانت اجرایی نیز پیش‌بینی نشده است پس وجود چنین شرطی یک فرض است تا واقعیت. (Mazaud (j.), ۱۹۶۹, n°734)

**ب- تئوری تفسیر قرارداد:** این نظر که در کشور فرانسه و توسط پاره‌ای از حقوق‌دانان با استناد به ماده ۱۱۵۶ قانون مدنی آن کشور طرح گردیده است مبتنی بر این نکته است که با توجه به اداره مشترک طرفین می‌باید قصد واقعی طرفین از قرارداد کشف شود بجای اینکه به ظاهر الفاظ اکتفا شود. بنابراین دادرسی نیز مکلف است بجای تکیه و تأکید بر ظاهر الفاظ قرارداد، قصد واقعی طرفین از قرارداد را در قالب تفسیر احراز نماید. (Ghestin, ۱۹۹۴, n°307) تفاوت این نظریه با نظریه قبلی در این است که در نظریه شرط ضمنی، قصد بطور نوعی شرط شده محسوب می‌شود و اگر طرفین مدنظر نیز نداشته باشند بر آنان تحمیل

شود اما در تئوری تفسیر قرارداد، این وظیفه دادرس است که قصد واقعی طرفین را احراز نماید فلذا در صورت نبودن چنین اراده مشترکی بر آنان تحمیل نمی‌شود. (بیگدلی، ۱۳۸۶، ص ۵۱) اما این نظر نیز مورد انتقاد واقع شده است چرا که چنین تفسیری خارج از حد تفسیر قرارداد است چرا که تفسیر قرارداد بانیاً و با توجه به اوضاع و احوال و قرائن حاکم بر زمان انعقاد عقد صورت می‌گیرد نه اینکه بتوان تفسیر قرارداد را با توجه به اوضاع و احوال حادث در آینده نیز صورت داد. (بیگدلی، ۱۳۸۶، ص ۱۲۷) وانگهی هدف از بحث نظریه حادثه پیش‌بینی نشده، امکان تغییر در مفاد و شرایط قرارداد در صورت بروز اوضاع و احوال غیر مترقبه یا فسخ آنست. حالیه اگر مبنای این حق را امکان ناشی از تفسیر و کشف قصد مشترک طرفین باشد، در صورت عدم احراز چنین اراده‌ای توسط دادرس، دادرس امکان فسخ یا تعدیل قرارداد وجود نخواهد داشت. ( صفایی، ۱۳۷۶، ص ۸۴) بنابراین با توجه به ایرادات عنوان شده بر پذیرش اراده مشترک، چه در قالب شرط ضمنی چه بر مبنای تفسیر قرارداد، بعنوان مبنای توجیهی تعدیل یا فسخ قرارداد در صورت بروز اوضاع و احوال غیر مترقبه، این تئوری نمی‌تواند مبنای توجیهی تئوری حادثه پیش‌بینی نشده باشد.

### بند دوم- تئوری دارا شدن بلا جهت

این تئوری که بیشتر بر پایه‌های اخلاقی استوار است، مبنای توجیهی تئوری را بر این پایه استوار می‌سازد که در قراردادهای با اجرای طولانی مدت گاه به علت بروز اوضاع و احوال غیر مترقبه، تعادل تعهدات قراردادی به گونه‌ای تغییر می‌یابد که اجرای چنین تعهداتی مستلزم بدست آوردن دومی سرشار برای یکی از طرفین و در عین حال سختی، مشقت و بعضاً عسرت برای طرف دیگر است. عوضی که در قرارداد برای یکی از طرفین بدست می‌آید، این امر مستلزم نوعی دارا شدن بلاجهت و ناعادلانه است. (Planiol et Ripert (G.), ۱۹۸۳, n°86) «همان‌گونه که انتظار نمی‌رود متعهد به بهانه‌های گوناگونی شانه از بار تکلیف قراردادی خود خالی کند، در عین حال طلبکار نیز نباید به قیمت بدبختی و فلاکت متعهد، تکالیفی بیش از آنچه قابل پیش‌بینی بوده است از وی مطالبه نماید. این امر به منزله سوءاستفاده از موقعیت قراردادی و در نتیجه دارا شدن بلا جهت و ناعادلانه ما به ازاء است. (کاتوزیان، ۱۳۷۱، ش ۵۳۶) اما بر این نظر ایراد شده است که استفاده بلاجهت در فرضی مفهوم می‌یابد که شخص بدون علت قانونی یا قراردادی و به زیان دیگری دارا شود؛ در این صورت بر مبنای عدالت و انصاف آنچه شخص دریافت نموده است بدون مبنای موجه قانونی یا قراردادی است و باید عین مال بدست آمده یا بدل آن را به زیان‌دیده بازگرداند. (صفایی، ۱۳۸۸، ص ۳۷۱) در حالی‌که در مانحن فیه آنچه سبب و جهت دارامندی شخص است قرارداد است پس چگونه می‌تواند به قاعده‌ای استناد کرد که در نبود قانون و قرارداد وضع گردیده است. رویه قضایی فرانسه نیز در ضمن آرائی بر این نکته تصریح نموده است که وجود رابطه قراردادی، یک جهت مشروع برای دارامند شدن شخص محسوب است کما اینکه در رای مورخ ۱۹۳۹ دیوان تمیز فرانسه بر این نکته تأکید شده است. (صفایی، ۱۳۸۸، ص ۳۷۵) بنابراین، این نظر نیز نمی‌تواند مبنای مناسبی برای توجیه نظریه حادثه پیش‌بینی نشده تلقی شود.

### بند سوم- تئوری سوءاستفاده از حق

سوء استفاده از حق به موردی گفته می‌شود که شخص کار مباحی را در حدود حق خویش انجام می‌دهد، ولی هدف آن اضرار به دیگران است نه رفع احتیاج و رفع ضرر از خود. (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ش ۱۸۴) بنابراین با توجه به تعریف مزبور می‌توان سه رکن برای قاعده مزبور قائل شد، اولاً: شخص باید از حق مشروع خود استفاده نموده باشد. ثانیاً: از حق مشروع سوءاستفاده شود. ثالثاً: استفاده از حق مزبور منجر به زیان دیگری شود. (بهرامی احمدی، ۱۳۷۷، ص ۸۹ به بعد) اما این مبنا نیز نمی‌تواند مبنای توجیهی قابل قبولی باشد چرا که: اولاً: در موضوع بحث ضرر ناشی از اوضاع و احوال غیرمترقبه و خارجی است نه ناشی از اعمال حق شخص ثانیاً: شخص در مقام سوءاستفاده از حق خود نمی‌باشد، بنابراین نمی‌توان رابطه سببیتی بین فعل شخص متعهد له ورود ضرر به متعهد احراز نمود تا بتوان مسأله را از مصادیق سوءاستفاده از حق دانست. بنابراین این نظر نیز نمی‌تواند مبنای توجیهی مناسبی باشد. (بیگدلی، ۱۳۸۶، ۱۲۷)

### بند چهارم- رفتار بر خلاف حسن نیت

شاید بتوان بعنوان یکی از مبانی عمده و پرطرفدار در حقوق کشورهای اروپایی بعنوان مبنای توجیهی نظریه حادثه پیش‌بینی نشده به مبنای مزبور اشاره نمود. (Rontchevsky, ۲۰۰۴, p.۳-۴) مبنای تضمینی تئوری حسن‌نیت در قراردادها بند ۲ ماده ۱۱۲۴ قانون مدنی فرانسه که در بند مزبور تصریح شده که: «قراردادها باید با حسن نیت به اجراء درآیند». (Art 1134 du Code de Commerce) علاوه بر بند مزبور از ماده ۱۱۳۴، به ماده ۱۱۳۵ قانون مدنی این کشور نیز اشاره گردیده است که مطابق ماده مزبور عقود نه فقط متعاملین را به آنچه که از عقد ناشی می‌شود ملزم می‌نماید، بلکه به کلیه نتایجی که از انصاف عرف یا قانون براساس ماهیت عقد از آن ناشی می‌شود نیز ملزم می‌نماید بنابراین لازمه رعایت انصاف در قرارداد توجه به حسن‌نیت و رعایت آن توسط طرفین نیز می‌باشد. در حقوق آلمان نیز، رویه قضایی براساس ماده ۲۴۲ قانون مدنی این کشور، توجیه امکان تعدیل قرارداد را بر اساس حسن‌نیت امکان‌پذیر دانسته است؛ چرا که براساس ماده مزبور دو طرفی که اجرای تعهد را علی‌رغم کاهش ارزش پول و تورم و گواهی قیمت‌ها که باعث دگرگونی ماهیت تعهد شده است مطالبه می‌کند، رفتاری خلاف حسن نیت انجام می‌دهد (بیگدلی، ۱۳۸۶، ص ۱۲۷) اما این مبنا نیز علی‌رغم شهرت آن با انتقادات عدیده‌ای مواجه شده است. عده‌ای از اساتید حقوق این کشور نه تنها اشاره به حسن‌نیت را مجوز تعدیل یا فسخ ندانسته‌اند؛ بلکه بعکس آن را مبنای لزوم پابندی به مفاد قرارداد و عدم امکان عدول از تعهدات ناشی از آن دانسته‌اند: «ماده ۱۱۳۴ قانون مدنی دلیل خاصی برای انحلال عقد ایجاد نکرده است بلکه بند دوم این ماده ناظر بر اینست که طرفین باید بر مبنای حسن نیت به تعهد خود عمل نمایند. یعنی نه تنها عقد طرفین را ملزم به رعایت آنچه که در قرارداد تصریح شده است می‌نماید؛ بلکه به آنچه که براساس انصاف عرف و یا قانون نیز از عقد با توجه به ماهیت آن ناشی می‌شود نیز ملزم می‌نماید. پس بندهای این ماده چیزی جز گسترش اصل ماده که در بند ۱ آمده است نیست و استنباط چیزی که مخالف اصل ماده باشد امری اشتباه است.

(Ghestins, ۱۹۹۴, 308) بنابراین نه تنها امکان بازبینی یا تعدیل قرارداد بر اساس تئوری حسن نیت وجود ندارد بلکه بعکس تخطی از مفاد قرارداد و عدم اجرای آن به بهانه اوضاع و احوال غیرمترقبه خود نوعی سوءنیت است و قاضی نیز نمی‌تواند تصمیمی بر خلاف خواست طرفین اتخاذ نماید. وانگهی مفهوم حسن نیت و اجرای آن در قرارداد مفهومی غیر صریح و مبهم است که محدود ساختن اجرای قراردادها با آن مشکل بنظر می‌رسد. (بیگدلی، ۱۳۸۶، ص ۱۲۸) مضافاً اینکه پذیرش قاعده مزبور در حقوق ایران بعنوان یک مبنا که استثناء بر اصل لزوم قراردادها ایجاد نماید مشکل بنظر می‌رسد. بنابراین بنظر می‌رسد هیچکدام از مبانی تحلیل شده نمی‌تواند بعنوان مبنا سازگار با حقوق ایران تلقی شود.

## گفتار دوم- مبنا قابل پذیرش در حقوق اسلام و ایران

در حقوق اسلام اگر خواسته شود که مبانی قابل تصور و پذیرش مورد بررسی قرار گیرد می‌توان به سه مبنا توجیه نظریه بر مبنا اراده طرفین و دوم: توجیه بر مبنا قاعده لاضرر و سوم توجیه براساس نظریه نفی عسر و حرج، اشاره نمود که با توجه به اینکه مورد اول در گفتار اول بطور مختصر مورد بررسی قرار گرفت و ایرادات آن مکشوف گردید و نظر نگارنده نیز بر غیر آن است، از تکرار و اطناب کلام در آن خصوص خودداری می‌شود و به بررسی دو قاعده لاضرر و لاجرح پرداخته می‌شود تا معلوم شود که کدام یک از دو مبنا بعنوان مبنا قابل پذیرش در خصوص نظریه حادثه پیش‌بینی نشده قابل پذیرش است چرا که تحلیل مسأله نشان خواهد داد که هر کدام از حقوق‌دانان در دکترین و فقها در منابع غنی فقهی از دیدگاهی خاص به مسأله و قواعد مرتبط نظر انداخته‌اند و شاید تحلیلی که صورت می‌گیرد بتواند با جمع‌بندی هر یک از نظریات مبنایی جامع در خصوص توجیه نظریه در حقوق و فقه اسلامی باشد. (الجمع مهما أمکن أولى من الطرح).

### بند اول - قاعده لاضرر بعنوان مبنا توجیهی نظریه حادثه پیش‌بینی نشده

پاره‌ای از اساتید حقوق مبنا توجیهی تئوری حادثه پیش‌بینی نشده را، به تاسی از حقوق فرانسه، قاعده لاضرر دانسته‌اند: اگر چه در نفس توجیه مبنا بر اساس قاعده مزبور نگارنده نیز با این نظر موافق است اما شیوه استدلال و قلمرو اعمال قاعده مزبور با توجیهی متفاوت تبیین می‌گردد تا با تکلف و ایراداتی که بر توجیه صورت گرفته، بانیاً بر تحلیل اقتباسی از حقوق فرانسه، وارد است نیز روبرو نشویم، چرا که، همان‌گونه که اشاره شد، تحلیل مبنا تئوری براساس نظریه غبن حادث است که در خود حقوق فرانسه نیز مورد انتقادات شدید واقع شده است و ایرادات عدیده‌ای بر آن وارد شده است که قبل از ورود به توجیه مزبور و ایرادات وارد بر آن، شاید توضیح قلمرو و کارکرد قاعده لاضرر و اختلاف‌نظرهای موجود کمک شایانی به درک مفهوم و ماهیت قاعده مزبور و توجیه تئوری بانیاً بر آن باشد اگر چه توضیح توجیه قاعده نفی عسر و حرج و ارتباط آن با قاعده لاضرر نشان خواهد داد که ابتدای صرف تئوری بر هر یک از دو قاعده اشتباه است و شاید سعی در توجیه تئوری بر هر یک از دو مبنا چنین نتیجه انتقادآمیزی را در پی داشته است:

**الف: معنا و مفاد قاعده لاضرر:** از جمله قواعد معروف فقهی که چه در فقه عامه و چه در فقه امامیه جایگاه ویژه‌ای دارد قاعده لاضرر می‌باشد. شیخ طوسی در کتاب خلاف در مبحث خیار غبن به قاعده مزبور استناد کرده و می‌نویسد: «دلیلنا ماروی عن النبی (ص) أنه قال لاضرر فی الاسلام». (شیخ طوسی، بی‌تا، ص ۵۲۲) همین‌طور در مبحث خیار غبن نیز به حدیث لاضرر استناد شده است. از نظر لغوی واژه ضرر در معانی متعددی بکار رفته است، در یک معنا در مقابل نفع قرار گرفته است. (همان، ص ۵۲۲) ابن اثیر در نه‌ماه ضرر را نقص در حق دانسته است. (ابن اثیر، ۱۴۰۲، ص ۸۱) در مجموع و بطور خلاصه می‌توان گفت که ضرر بیشتر در مورد نفس و مال استفاده شده است و کاربرد آن در خصوص فقدان شخصیت و آبرو کمتر است. (لطفی، ۱۳۸۵، ص ۱۸) در آیات متعددی از قرآن کریم نیز واژه ضرر بکار رفته است. (بقره، ۲، ۱۷۷؛ انعام، ۶، ۴۲) اما در خصوص واژه ضرار و تقابل آن با ضرر گفته شده است که ضرر در موردیست که کس به دیگری ضرر می‌رساند تا خود متفجع گردد اما ضرار در موردیست که با ضرر رساندن به دیگری سودی عاید خود شخص نشود. (حسینی مراغی، ۱۴۱۸، ص ۳۰۷) بطور کلی در خصوص مستندات قاعده لاضرر هم به آیاتی از قرآن مجید توسط فقها استناد شده است و هم به احادیثی از معصوم که از جمله اهم آنها می‌توان به آیه ۲۳۳ سوره مبارکه بقره، و آیه ۱۲ سوره مبارکه نساء و آیه ششم سوره مبارکه طلاق اشاره نمود و از احادیث نیز می‌توان به حدیث نبوی (ص) اشاره نمود که فرموده‌اند: «إن الضرر فی الوصیه من الکبائر»، یا در حدیث دیگری فرموده‌اند: «من ضارَّ ضرَّه من شاقَّ ... علیه» (طبرسی، ۱۴۲۱، ص ۱۸) که همگی احادیث و آیات شریفه ذکر شده دلالت بر وجوب دفع یا رفع ضرر می‌نمایند. اما در خصوص مفاد قاعده لاضرر و صرف‌نظر از معنوی لغوی واژه ضرر و ضرار، بین فقها و لغویین اختلاف نظرهای عدیده‌ای وجود دارد که به اهم آنها اشاره می‌شود و مسلماً تشخیص کارکرد و مفاد قاعده مزبور، در تبیین مبنای توجیهی تئوری حادثه پیش‌بینی نشده موثر خواهد. حالیه در این مقاله بطور خلاصه به اهم اقوال در خصوص این قاعده استناد می‌شود:

۱- مفاد قاعده لاضرر، نهی از ضرر به لسان نفی می‌باشد: عده‌ای از فقها معتقدند که مراد از نفی در فرمایش پیامبر (ص) نهی از ایقاع ضرر بطور مطلق می‌باشد. اگر چه جمله بصورت خبری است ولی مراد از نفی، نهی از ایجاد ضرر و ضرار است، این نظر چه در فقه عامه و چه در فقه امامیه طرفدارانی دارد: سیوطی از شافعیه و ابن رجب از حنفیه و از فقهای امامیه سید فتاح مراغه‌ای و شیخ الشریعه اصفهانی طرفدار این نظریه می‌باشند. (لطفی، ۱۳۸۵، ص ۲۷) بطور خلاصه طرفداران این نظر به چند دلیل استناد می‌کند اولاً: اینکه در احادیث متعددی از پیامبر (ص) از لای نفی، نهی اراده شده است مثله: «لا صحی فی الاسلام و لامناسبه» ثانیاً: در حدیث لاضرر و لاضرر که به شکل جمله خبریه، اصل ضرر نفی شده، مراد نهی از ضرر است زیرا در حالت نهی است که از ایجاد عمل بازداشته می‌شود و اصطلاحاً بیان می‌گردد که مدلول نهی کُفَّ از فعل است. (لطفی، ۱۳۸۵، ص ۲۸). ثالثاً: خطاب پیامبر (ص) به مردم عادی است و برای مومنان و مسلمانان عادی هم معنای انشایی و نهی قابل فهم بوده است و لسان دیگر برای افرادی که ذهن کاوشگر ندارند، قابل فهم نمی‌باشد. (شیخ الشریعه اصفهانی، بی‌تا، ص ۴۰ و ۴۱)



اما بر این نظر ایراد شده است که اولاً: استناد به موارد استعمال لای نفی جنس در مفهوم نفی در کلام پیامبر(ص) نمی‌تواند دلیل بر این باشد که در عبارت «لاضرر و لاضرار» هم چنین است بلکه در احادیث دیگری از پیامبر(ص) مقصود از لا، همان لای نفی جنس بوده است مثلاً در عبارت «لاصلاه لمن جاره المسجد إلاً فی المسجد» ثانیاً: چه دلیلی وجود دارد که معنا نفی با اذهان عموم سازگارتر است و بلکه برعکس اختلاف در تعبیر حدیث مزبور نشان‌دهنده اختلاف در خطوریست که به ذهن از معانی متفاوت در حدیث مزبور مشهود است .

۲- مفاد قاعده لاضرر نفی از ضرر به طریق مولوی و حکومتی می‌باشد: برخی از فقهای معاصر منجمله مرحوم امام خمینی(ره) قائل به این نظر می‌باشند که مقصود از لای نفی جنس در حدیث لاضرر به معنی نفی است اما مقصود از نفی در حدیث مزبور، نفی مولوی و حکومتی است. (موسوی خمینی، ۱۴۱۸، ص ۴۹) و علت صدور آن از پیامبر(ص) اینست که ایشان حاکم جامعه اسلامی بوده است چرا که ایشان افزون بر منصب نبوت و رسالت، حاکم الهی است، از آن جهت که حاکم است متکفل امور سیاسی و حکومتی است و از آن جهت که قاضی است مطابق ضوابط شرع به حل و فصل خصومات و دادرسی می‌پردازد. (همان، ص ۴۹) بنابراین آیه ۳۹ سوره مبارکه احزاب اشاره به منصب رسالت و آیه ۳۶ همان سوره مبارکه اشاره به منصب حکومت و زمامداری و آیه ۶۵ سوره مبارکه نساء اشاره به منصب قضاوت آن حضرت دارد. بنابراین آنچه از پیامبر(ص) نقل شده است و ظاهر این اوامر و نواهی است اینست که حکم پیامبر(ص) از این جهت که در منصب قضاء و حکم بوده است، حکم صادر نموده است. فلذا این حکم از پیامبر(ص) در جهت دفع فساد و ناامنی صادر شده است و مفاد آن اینست که کسی حق ندارد در جامعه به دیگری ضرر وارد کند و او را در ضیق و حرج و تنگنا قرار دهد و در عین حال نیز این اطاعت از نفی مولوی و حکومتی واجب است.

۳- مفاد قاعده لاضرر نفی احکام ضرری است: برخی از فقها و در رأس آنها مرحوم شیخ انصاری قائلند به اینکه منظور از لاضرر و لاضرر در حدیث موصوف نفی مشروعیت ضرر در احکام تکلیفی و وضعی است یعنی احکامی که از جانب آنها ضرر حاصل شود مشروع نیست. مطابق نظر موصوف لای نفی جنس در حدیث مزبور لای نفی جنس حقیقی نمی‌باشد، چرا که ضرر در عالم خارج و عالم تکوین وجود دارد بلکه منظور از ضرر در حدیث مزبور با تقدیر حکم است یعنی در حکمی که از جانب شارع صادر شود و مستلزم ضرر باشد یا اجرای آن موجب ضرر بر مردم شود. مطابق حدیث مزبور آن حکم برداشته می‌شود. نظریه مزبور توسط برخی بزرگان فقهی همچون مرحوم آیت ... بجنوردی و مرحوم آیت ... خوبی مورد تأیید واقع شده است. (بجنوردی، ۱۳۸۲، ص ۱۸۳) بنابراین مطابق این نظریه مراد از نفی ضرر، نفی حکم ضرری است و نسبت ضرر با حکم، نسبت معلول با علت است. در بسیاری از موارد معلول ذکر می‌شود ولی مقصود علت است در عبارت لاضرر هم ضرر نفی شده است در حالی که مقصود نفی احکام ضرری است که علت بوجود آمدن ضرر می‌باشد. (سیستانی، ۱۳۸۹، ص ۱۶۱)

- ۴- مفاد قاعده لاضرر نفی احکام ضرری به لسان نفی مومضوع است: برخی از فقها منجمله مرحوم آخوند خراسانی در کفایه الاصول قائلند به اینکه مطابق قاعده لاضرر آنچه نفی می‌شود متعلق حکم یا موضوعات ضرری است برخلاف نظر سابق که خود حکم به دلالت قاعده مزبور نفی می‌شود: نتیجه عملی بحث در جائیست که موضوع ضرری نمی‌باشد ولی حکم ضرری است که این فرض مشمول قاعده لاضرر نخواهد بود چرا که خود حکم باعث ضرر نیست تا حکم آن برداشته شود ولی اگر خود حکم صادره از جانب شارع موجب ضرر باشد آن ضرر برداشته می‌شود. ( محقق داماد، ۱۳۸۶، ص ۱۲۹) بنظر می‌رسد که این نظر نیز واجد اشکال باشد چرا که حکمی با تعلق و موضوع آن در عالم حقوق قابل تصور و شناسایی است، بنابراین تجزیه آن صحیح بنظر نمی‌رسد.
- ۵- مفاد قاعده لاضرر نفی ضرر غیر متدارک می‌باشد: مطابق این نظر در اسلام احکام و موضوعات ضرری وجود دارد ولی آنچه از نظر شارع مقدس نفی شده است ضرری است که جبران نشده باقی می‌ماند این نظر در فقه شیعه به فاضل توتی نسبت داده شده است، بر این نظر نیز ایراد شده است از جمله اینکه بر طبق این نظر اضرار به غیر در فقه از اسباب ضمان ذکر شده است نه نفس ضرر اگر چه در مصادیقی به عنوان دلیل ضمان ذکر شده است. (لطفی، ۱۳۸۵، ص ۲۸)
- ۶- نظریه نفی مطلق مشروعیت ضرر: مطابق این نظر آنچه بدیهی و مسلم است و از ادله احکام استنباط می‌شود قاعده لاضرر یک قاعده امتنانی و عام است که در بیشتر ابواب فقهی و مسائل اجتماعی جریان دارد و در عین حال بررسی نظریات سابق نشان‌دهنده این است که هر کدام به نحوی از انحاء حکمت و مفاد قاعده لاضرر را محدود و از مفهوم آن معنای خاصی را اراده کرده‌اند فلذا بنظر می‌رسد که اگر قاعده لاضرر به گونه‌ای مطلق و گسترده تفسیر شود به این اشکالات پاسخ داده شده و عبارت لاضرر و لاضرر هم به معنای ظاهری و حقیقی خود که نفی است تفسیر خواهد شد. بنابراین و با استفاده از همین مطلب ظاهر عبارت لاضرر و لاضرر نفی مطلق ضرر و هرگونه زیان رساندن است و این ضرر چنانچه قبل از وقوع باشد می‌باید دفع و چنانچه پس از وقوع باشد باید رفع و جبران شود. همچنین مطابق این تحلیل نفی در همان معنای حقیقی خود بکار رفته است بدین مفهوم که ضرر در دین اسلام چه در مرحله قانون‌گذاری و تشریح و چه در مرحله اجرای قانون مشروعیت ندارد لهدا، اطلاق عبارت حدیث مقتضی نفی مطلق ضرر است. مضافاً اینکه وجود ضرر علاوه بر محدوده تشریح، در محدوده روابط اجتماعی نیز منتفی است: عملی که منجر به اضرار فردی به دیگری شود مورد تأیید و امضای شارع قرار نگرفته، و در عین حال هر حکمی اعم از تکلیفی یا وضعی که از ناحیه جعل و قانون‌گذاری یا از جهت اجرا مستلزم ضرر گردد به موجب قاعده مزبور شرعاً منتفی است. ( نبوی، بی‌تا، صص ۲۴ و ۲۵) پس جمله لاضرر و لاضرر به ضرر شخصی ارتباط ندارد، ضرر نوعی و احکام تکلیفی و وضعی را نیز شامل می‌شود همچنین عبارت لاضرر مقید به تدارک نیست بلکه مقام ابواب فقه را اعم از اینکه ضرر در عبارت باشد یا در معامله یا ضرر در نفس باشد یا به غیر در بر می‌گیرد. (حکیم، ۱۳۷۲، ص ۳۷۷) بنابراین

مطابق این نظر که نگارنده نیز با آن موافق است و بعنوان یک مبنای توجیهی تئوری حادثه پیش‌بینی نشده در حقوق ایران و فقه قابل قبول است، مقید نمودن قاعده لاضرر به مفهوم یا مصادیقی خاص با توجه به عموم لای نفی جنس چندان موجه نمی‌باشد و حتی اگر مفهوم لا، لای نفی در نظر گرفته شود؛ باز تقیید آن به نهی حکومتی یا نهی قضایی یا نهی ازاعمال خاص نیاز به دلیل اضافی دارد و آلا اعمال و اقوال پیامبر(ص) که در موارد بسیاری مستند و مستمسک اعمال و رفتار پیروان بوده است مقید به همان رفتار خاص نبوده است پس از این جهت که مفاد و کارکرد لاضرر عام الشمول است تردیدی به نظر نمی‌رسد. اما اشکال کار در اینست که اگر این نظر بعنوان مبنا پذیرفته شود، آیا می‌توان قائل شد که براساس قاعده مزبور در صورت بروز حادثه پیش‌بینی نشده صرفاً حکم لزوم برداشته می‌شود و یا بر عکس حکم جایگزین نیز بموجب قاعده مزبور قابل وضع است به تعبیر بهتر آیا قاعده لاضرر صرفاً نفی کننده است یا می‌تواند جعل و اثبات حکم نیز نماید؟ اختلاف نظر در این خصوص به حدی است که نمی‌توان به طور قطع حکم کلی بدست دارد پاره‌ای از اساطین منجمله میرزای نائینی (نائینی، ۱۴۱۸، ص ۲۲۱) و همچنین مرحوم میرزای بجنوردی قائلند به اینکه قاعده موصوف صرفاً نفی حکم می‌کند نه جعل و اثبات حکم، (بجنوردی، ۱۳۸۲، ص ۲۰۰) اما پاره‌ای دیگر معتقدند که قاعده لاضرر هم نفی حکم می‌کند و هم جعل و اثبات حکم بعنوان مثال، مرحوم سید کاظم طباطبایی یزدی در کتاب ملحقات قائل به طلاق، زوجه بوسیله حاکم شرع شده و در عین حال یکی از مستندات این فتوا را قاعده لاضرر دانسته است. (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۳، ص ۱۴۴) به نظر می‌رسد که در مقام دادرسی و با توجه به تفسیری که از قاعده لاضرر برگزیده شد قائل شد به اینکه با تمسک به قاعده لاضرر هم امور وجودی را شامل می‌شود و هم امور عدمی را چرا که چگونه می‌توان قبول کرد که قلمرو قاعده لاضرر محدود به رفع احکام و افعال وجودیه ضرر باشد در حالی که محیط تشریح به جمیع شئون تعلق دارد پس جمع نظریات و ادله معنون مفید چند نکته است: اولاً: قاعده لاضرر بعنوان یک مبنای عام در جهت نفی احکام تکلیفی و وضعی کاربرد دارد و می‌تواند هر جا که از اعمال و اجرای حکم تشریحی ضرری ناروا به بار آید با نفی آن حکم از این مهم جلوگیری می‌نماید. همین‌طور مطابق این قاعده مکلفین از هر گونه ضرر و ضرار ناروا به یکدیگر منع شده‌اند کما اینکه بنظر نگارنده همین کارکرد و تفسیر از قاعده لاضرر مورد تأیید قانون‌گذار است و اصولاً امور جزئی و فرعی را بعنوان یک اصل قانون اساسی مورد تشریح قرار نمی‌دهد. بنابراین ماده ۱۳۲ قانون مدنی که در مقام تقدم قاعده لاضرر بر قاعده تسلیط در صورت اعمال حق مالکانه ملک با استلزام اضرار به غیر می‌باشد مویدی بر حکومت قاعده لاضرر است نه مخصص و محدود کننده آن به زمانی که این قاعده با قاعده تسلیط تعارض پیدا می‌کند. بنابراین بر خلاف تصور، همان‌گونه که توضیح داده شد نه تنها در فقه حکومت عام قاعده لاضرر بر ادله احکام، طرفدارانی دارد؛ بلکه می‌توان آن را بعنوان یک مبنای عام نفی ضرر در حقوق مدنی مورد تمسک قرار داد. (بعنوان مثال از متون قانون مدنی می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود (مواد ۶۰، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۶۰۰، ۲۵۲، ۲۵۱، ۱۵۹، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۲، ۱۲۲، ۱۱۴، ۶۵، ۱۱۳۰، ۸۳۳، ۵۹۴، ق.م.) ثانیاً: قاعده لاضرر با این تعبیر نه تنها قابلیت نفی احکام و موضوعات ضرری را دارد بلکه قابلیت جعل و اثبات حکم را نیز خواهد داشت کما اینکه

مثال‌های ذکر شده در فقه در مقام تثبیت طلاق و جواز آن در صورت استنکاف شوهر از پرداخت نفقه شرعیه (در فرضی که علاوه بر حرج باعث ایجاد ضرر نیز می‌باشد) یا حکم به ضمان در موارد منع از اشتغال خود مویدی بر مدعا می‌باشد. حال که این نکته که قاعده لاضرر بعنوان مبنای توجیهی عام قابل پذیرش است، سئوالی که مطرح می‌شود اینست که آیا نظریه غبن حادث نیز بر اساس قاعده لاضرر قابلیت توجیه را دارد یا خیر؟ پاره‌ای از اساتید بزرگوار فائند به اینکه غبن حادث نیز بعنوان یک نظریه قابل پذیرش بر مبنای قاعده لاضرر در حقوق ایران، بر خلاف نظر مشهور فقهی قابل پذیرش است. چرا که مطابق نظر مشهور شرط تحقق غبن ارزیابی ورود ضرر و عدم تعادل بین عوضین حین انعقاد قرارداد است نه در زمان اجرای آن چرا که همان گونه که بدیهی می‌نماید برای تحقق غبن چند شرط ضرورت دارد اول اختلاف فاحش در قیمت حین معامله دوم جهل به قیمت واقعی. سوم معوض بودن قرارداد فلذا با تحقق و محرز شدن این ارکان است که غبن تحقق می‌یابد و حتی برخی از فقها بر این امر ادعای اجماع کرده‌اند. (علامه حلی، ۱۴۱۴، ص ۶۹) اما همان گونه که گفته شد برخلاف این نظر مشهور پاره‌ایی از بزرگان حقوق در مقام توجیه غبن حادث دو ایراد مطرح کرده‌اند: اول اینکه ممکن است اتفاق نظر فقها در این مورد با ارتباط دادن غبن به عنصر تراضی باشد. دوم، آنچه که فقها از بیان این شرط مد نظر داشته‌اند با مسأله مطروحه کاملاً متفاوت است چرا که آنان می‌خواسته‌اند با این شرط افزایش یا کاهش بهای مبیع را در فاصله بیان عقد و تسلیم در غبن بی‌اثر بدانند در حالی که مسأله مورد بحث، که امری جدید و زاده تحولات اقتصادی قرن اخیر است، پدیده‌های خارجی و دور از انتظار و ناگهانی که باعث دگرگونی چهره عقد و در نتیجه ایجاد عسر و حرج و به هم خوردن تعادل اقتصادی قرارداد می‌شود و دو امر مستقل از یکدیگرند». (کاتوزیان، ۱۳۷۱، ش ۵۴۱) اما این استدلال قابل انتقاد به نظر می‌رسد چرا که بر خلاف ادعا، استناد به نظریه غبن در فاصله عقد تا اجرای تعهد و تسلیم موضوع عقد بر خلاف نظر مشهور است و حتی برخی از فقها در آن خصوص ادعای اجماع کرده‌اند و انگهی در خاستگاه این تئوری که فرانسه بوده است نیز انتقادات شدیدی بر آن وارد شده است فلذا پذیرفتن این مبنا نیز بعنوان وصله‌ای نامربوط در حقوق ایران خواهد بود. ایراد دیگری نیز که بر این تئوری وارد است اینست که بر فرض پذیرفتن نظریه غبن حادث ضمانت اجرای آن فسخ یا انحلال عقد در صورت بروز اوضاع و احوال غیر مترقبه است در حالی که بحث بر سر اینست که امکان بازبینی در قرارداد در صورت بروز اوضاع غیر مترقبه نیز وجود داشته باشد تا در عین متعادل شدن عقد، اعمال تئوری حادثه پیش‌بینی نشده با اصل لزوم و استواری معاملات نیز معارضه‌ای نداشته باشد، امری که بتواند ضمن رعایت طرفین و عدالت و انصاف، مصالح اجتماعی و اقتصادی را نیز تأمین نماید، اما اگر تعدیل یا بازبینی در قرارداد به هیچ وجه ممکن نباشد در این حالت فسخ بعنوان آخرین حربه و دارو تجویز خواهد شد. ولی پذیرش نظریه غبن حادث و استناد به آن راهکاری جز امکان فسخ قرارداد را خواهد داشت اما اگر قاعده لاضرر بعنوان مبنای عام، و با تعبیری که تبیین گردید، پذیرفته شود و امکان جعل و اثبات احکام غیر ضرری نیز بر اساس آن توجیه شود می‌توان تعدیل قرارداد را نیز بعنوان وسیله‌ای برای جلوگیری از ضرر ناروا تجویز نمود و صرفاً قایل به جنبه سلبی برای قاعده لاضرر نشد. حال

سئوالی که مطرح می‌شود اینست که ممکن است در عین ایراد ضرر بر متعهد در صورت بروز اوضاع و احوال غیر مترقبه عسرت و تنگدستی نیز عارض شود و یا بدون وجود عنصر ضرر اجرای تعهد بسیار متعسر گردد آیا در این فرض می‌توان به دنبال مبنایی دیگر در فقه و حقوق ایران برای تئوری حادثه پیش‌بینی نشده بود؟ به سئوال مزبور در بند دوم پاسخ داده می‌شود:

### بند دوم- قاعده نفی عسر و حرج

قاعده نفس عسر و حرج بعنوان مبنای قابل پذیرش در فقه و حقوق ایران یکی دیگر از قواعدی که می‌تواند در خصوص توجیه قابلیت فسخ یا تعدیل قرارداد در صورت بروز اوضاع و احوال پیش‌بینی نشده مورد استناد و در عین حال مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد قاعده نفی عسر و حرج است. قاعده مزبور مبتنی بر این نظر است که هرگاه از حکمی (اعم از تکلیفی یا وضعی) عسرت و شفقت ببار آید، آن حکم برداشته می‌شود و حکمی غیر حرجی جایگزین می‌شود. حالیه در مقام تبیین بحث و استخراج حکمی کلی و مفروض برای مسأله مورد بحث بدو مفهوم و مبانی آن توضیح داده می‌شود و سپس ارتباط آن با قاعده لاضرر مورد بررسی واقع خواهد شد تا در مقام تعارض و پانزدهم دو حکم ترجیح یکی از دو قاعده مورد بررسی واقع شود و سپس در بند آخر نتیجه گیری می‌شود که آیا قاعده مزبور می‌تواند بعنوان قالب مناسبی از نظر منابع فقهی در جهت توجیه نظریه حادثه پیش‌بینی نشده باشد یا خیر؟

**الف- نظریه نفی عسر و حرج در فقه امامیه:** در خصوص معنای قاعده مزبور چه در کتاب لغت و چه در منابع فقهی تعبیر عمده‌ای شده است که شاید اشاره به آنها موجب اطنا ب کلام گردد فلذا به اختصار نظر مشهور در این خصوص توضیح داده می‌شود: در لغت عسر را به مفهوم تنگی و سختی و ضیق معنی کرده‌اند. (دهخدا، ۱۳۴۸، ص ۲۴۲) همین‌طور در پاره‌ای از کتابها عسر را به مفهوم دشواری و ضیق و نقیض یسر دانسته‌اند. در آیاتی از قرآن مجید نیز عسر به مفهوم دشواری و خلاف یسر معنی شده است مثلاً: *یرید ا.. بکم الیسر و لایرید یکم العسر* (بقره، ۲، ۱۸۶) و *یا آیه شریفه: سیجعل ا.. بعد عسر یسراً* (طلاق، ۶۵، ۷). اما در خصوص مفهوم حرج از نظر لغوی آن را به مفهوم خیره شدن چشم و تنگ دل شدن معنی کرده‌اند و گاه نیز آن را به مفهوم گناه معنی کرده‌اند مثلاً در آیه شریفه: *« لیس علی الضعفاء و لاعلی المرضى و لا علی الذین لایجدون ماینفقون حرجاً اذا نصحوا ا.. و رسوله»*؛ حرج به معنی گناه استفاده شده است اما در اصطلاح فقهی مفهوم عسر و حرج اینست که هر گاه از اجرای حکمی تنگی اتفاق افتد در نتیجه آن شخص از اجرای تکلیف معاف می‌شود. همچنان‌که خداوند متعال در آیه ۷۸ سوره مبارکه حج می‌فرماید: *« ما جعل علیکم فی الدین من حرجٍ...»* اما سئوالی که در اینجا مطرح می‌شود اینست که با توجه به تعبیر فقهی از قاعده نفی عسر و حرج میزان عسر و حرج باید تا چه حدی باشد تا مشمول قاعده مزبور قرار گرفته و شخص به تبع آن معاف شود؟ در مقام پاسخ باید گفت که مطابق نظر مشهور در این زمینه دشواری و مشقت باید بگونه‌ای باشد که عادتاً قابل تحمل نباشد تا مشمول قاعده قرار گیرد. (محمدی، ۱۳۷۴، ص ۲۱۵)

نکته دیگری که ذکر آن خالی از فایده نمی‌باشد، مبانی و منابع و به تعبیر بهتر مدرک قاعده نفی عسر و حرج است که بار به اختصار به ذکر پاره‌ای از منابع و مبانی اصلی قاعده مزبور اکتفا می‌شود تا با توجه به توجیه اهمیت قاعده موصوف، تحلیل اصلی و نهایی از آن استنباط گردد:

۱. قرآن یکی از منابع اصلی قاعده موصوف کتاب است: در قرآن کریم آیات متعددی به بحث عسر و حرج پرداخته‌اند.

بعنوان مثال آیات مبارکه ۷۸ سوره مبارکه حج، آیه ۶ سوره مبارکه مائده و آیات ۱۸۳ تا ۱۸۵ سوره مبارکه بقره، آیه ۲۸۶ همان سوره آیه ۶۱ سوره مبارکه نور، آیات ۹۲ و ۹۳ سوره مبارکه توبه و ... می‌باشد که نشان‌دهنده اهمیت نفی عسر و حرج از نظر شارع حکیم است.

۲. سنت: آیا در میان احادیث نیز بحث نفی عسر و حرج و عدم تکلیف مالایطاق جایگاهی دارد؟ پاسخ مثبت است و ادنی دقتی در میان احادیث نشان‌دهنده نفی مشقت و عسرت از مکلف است، بعنوان مثال: در شرح غررالحکم از قول حضرت علی (ع) نقل شده است که: «العسر یفسد الاخلاق، السهل یدرُّ الارزاق» یعنی سختگیری کردن اخلاق را فاسد و برعکس سهل گرفتن باعث روان شدن روزی می‌گردد. یا در حدیث نبوی مشهور از پیامبر (ص) نقل شده است: «بعثت بالحنیفیه السمه السهله» که مفهوم آن اینست که من برای دین حنیف آسان و سهل مبعوث شده‌ام فلذا عسر و حرج منافات با فلسفه مقتضای این دین خواهد داشت. (شفایی، ۱۳۳۵، ص ۱۳۳)

همین‌طور است حدیث رفع حکم: عن ابی عبد... (ع) قال: «قال رسول... (ص) رفع عن امتی تسعة امور، الخطاء و والنسیان و ما استکروهوا علیه و مالا یعلمون و مالا یطیقون و ما اضطروا الیه و ....» بنابراین منطوق این حدیث نیز با عبارت «مالا یطیقون» آنچه را که منافات با طاققت متعارف انسان دارد را نفی نموده است. بنابراین احادیث وارده از معصوم (ع) نیز احکام حرجی (و بنا بر مدعا موضوعات حرجی) را نفی می‌کند.

۳. اجماع: یکی دیگر از مبانی استنباط احکام شرعی اجماع است اما آنچه مسلم است از منظر امامیه، اجماع در صورتی حجت محسوب می‌شود که کاشف از رأی معصوم باشد. در فرضی که مبنای اجماع فقها دلیل عقلی و یا فقهی باشد و براساس آن حکمی استنباط شده باشد چنین اجماعی از حجیت لازم برخوردار نمی‌باشد، چرا که فقهای دیگری باید مستقلاً آن دلیلی را که مبنای اجماع واقع شده مورد بررسی قرار داده و حکم شرعی را از آن استخراج کنند چرا که در این حالت فهم و احتیاط هر مجتهدی فقط برای خود او حجت است و برای دیگران نمی‌تواند حجت و معتبر باشد. بنابراین ادعای اجماع در خصوص نفی جعل حکم حرجی چندان مقبول نمی‌باشد چرا که دلیل بر اجماع همان آیات و روایات اشاره شده است. از طرف دیگر چون اکثر علماء به آن اشاره نکرده‌اند ادعای استقرار چنین اجماعی مشکل و مورد تردید است. (محقق داماد، ۱۳۸۶، صص ۷۲-۶۳)

۴. **عقل:** در اثبات مبنای عقلانی بر نفی قاعده عسر و حرج بطور خلاصه می‌تواند به دو دلیل بنای عقلاء و قاعده لطف تمسک نمود. بی‌آنکه خواسته باشیم این دو مبنا را تشریح نماییم. این نکته که اگر عسر و حرج ناشی از یک تکلیف شرعی، خارج از طاقت انسان باشد، برداشته می‌شود، اگر چه بر این مطلب می‌توان ایراد نمود که مراد از تکلیف در مانحن فیه، تکلیفی است که در محدوده طاقت بشر است اما تحمل آن هم عادتاً سخت است فلذا موجب قرار گرفتن مکلف در مضیقه و تنگنا می‌شود فلذا در این موارد به دلیل عقل باید چنین حکم تکلیفی قبیح دانسته شود.

**ب- نظریه نفی عسر و حرج در قانون ایران:** بررسی قوانین موضوعه و سیر تاریخی روند تحول قانون‌گذار ایشان نشان می‌دهد که قاعده مزبور از منظر قانون‌گذار به دور نمانده و بلکه بعکس در مواردی با مبانی توجیهی توضیح داده شده، صریحاً یا تلویحاً مورد استناد قرار گرفته است اما جایگاه ثبوت و تجلی قاعده مزبور بیشتر در دو مبحث نکاح و اجاره است اگر چه در سایر متون قانونی نیز رگه‌هایی از آن به چشم می‌خورد لهذا در این راستا به اهم موارد در متون قانونی اشاره می‌شود:

۱- **در بحث خانواده:** آنچه بالاجمال می‌توان اشاره نمود اینست که قانون‌گذار ما در طی تاریخچه تدوین حقوق مدنی به حق طلاق برای زنان بعنوان یک قاعده فراگیر توجهی نداشته است چرا که براساس حدیث نبوی مشهور «الطلاق بیدمن اخذ بالساق» حق طلاق با مرد بوده است. اما در قرن اخیر فقهای بزرگ معاصر در جهت پویا کردن فقه نوین گام‌هایی اساسی در جهت پذیرش حق طلاق برای زنان برداشته است و بنظر می‌رسد که اولین کسی که در این جهت گام برداشته است آیت‌الله سید محمد کاظم یزدی طباطبایی در کتاب «ملحقه عروه الوثقی» می‌باشد. (به نقل از ارجمند دانش، ۱۳۸۴، ص ۸۸) بنابراین نظر در صورت ضرر و حرج برای زن امکان طلاق بوسیله حاکم وجود دارد. که بنظر می‌رسد نویسندگان قانون مدنی نیز از آن پیروی کرده و بر خلاف نظر مشهور در مواد ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ ق.م برای زن حق طلاق قائل شده‌اند. که مضمون و مبنای اصلی مواد مزبور همانا قواعد لاضرر و نفی عسر و حرج است. در عین حال بدین اشکال در تفاسیر و تعبیر از قواعد موصوف پاره‌ای تغییرات برای رفع مشکل صورت گرفته است که مصداق باز آن مواد ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ ق.م. بود با حدوث انقلاب اسلامی و تغییر نظام سیاسی، مواد موصوف چندین بار دچار تحول گردید؛ اولین بار ماده ۱۱۳۰ ق.م. به شرح ذیل اصلاح گردید: در صورتی که برای محکمه ثابت شود که دوام زوجیت موجب عسر و حرج است، می‌تواند برای جلوگیری از ضرر و حرج، زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورت میسر نشدن، به اذن حاکم شرع طلاق داده می‌شود، با توجه به ابهام در مفهوم عسر و حرج و گستردگی مصادیق آن و در عین حال باز بودن دست دادرس در تشخیص و انطباق مصادیق عسر و حرج در سال ۱۳۷۰ ماده ۱۱۳۰ ق.م. به شرح ذیل اصلاح گردید. در صورتی که دوام زوجیت باعث عسر و حرج زوج باشد وی می‌تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق بنماید، که با توجه به همان ایراد سابق مآلاً در سال ۱۳۸۱ بموجب قانون الحاقی یک تبصره به ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی مصادیق عسر و حرج توسط قانون‌گذار در بحث خانواده مشخص گردید. تبصره: عسر و حرج موضوع این ماده عبارتست از: بوجود آمدن وضعیتی که ادامه زندگی را برای زوج با مشقت همراه ساخته و تحمل آن مشکل باشد. موارد ذیل در صورت احراز از سوی دادگاه صالح از مصادیق عسر و حرج محسوب می‌شود.

مطابق ماده و تبصره مزبور، علی‌رغم تصریح به مصادیقی از عسر و حرج باز عسر و حرج دارای مفهومی عام و فراگیر بوده و سبب ایجاد آن در خانواده می‌تواند شامل عوامل مختلفی شود و حتی می‌تواند قهری و خارج از اراده مرد باشد که دلیل این امر می‌تواند اطلاق ماده موصوف به سبب محوری بودن موضوع دوام زندگی با [مشقت] باشد. (ارجمند دانش، ۱۳۸۴، ص ۹۵)

۲- سایر موارد قانونی: شاید بتوان بعنوان مصداق بارز عقود مستمر که همراه بازایش نیازها و تحولات اجتماعی بوده و مستقیماً از این عوامل متأثر شده و قانون‌گذار را ناگزیر از مداخله نموده است عقد اجاره را نام برد کما اینکه بررسی روند تحولات قانون‌گذار نیز موید آن است علی‌رغم وجود مقررات قانون مدنی، با پیشینه مستحکم فقهی، تدوین مقررات روابط موجر و مستأجر ۱۳۳۹، ۱۳۵۶، ۱۳۶۲ و ۱۳۷۶ با تأسیسهایی تا حدودی بدیع، خود موید این مطلب است که قانون‌گذار به تبع تحولات اجتماعی غیر مترقبه اعم از اقتصادی، سیاسی و ... و بروز مشکلات ناشی از آن در این رابطه حقوقی دخالت نمود و بعضاً الزاماتی را بدون خواست طرفین و در زمان حیات عقد و یا پس از آن بر طرفین تحمیل نموده است؛ مصداق بارز این مداخله: تعدیل اجاره‌بها علی‌رغم میل باطنی یکی از اطراف عقد و با شرایط مقرر در ماده ۴ قانون سال ۱۳۵۶ و یا عدم تخلیه بعلت عسر و حرج مستأجر بموجب ماده ۹ قانون سال ۱۳۶۲ و تبصره آن می‌باشد امری که کاملاً برخلاف قاعده تسلیط و وصف اطلاق و انحصار مالکیت بود و صرفاً بدلیل شرایط استثنایی (جنگ و مهاجرت‌های ناشی از آن) وضع شده بود.

در همین راستا می‌توان به قانون الحاق یک تبصره به ماده ۹ ق.م.م. سال ۱۳۶۲ نیز که در سال ۱۳۶۴ به تصویب رسید؛ اشاره نمود که امکان تخلیه اماکن آموزشی به سبب بروز عسر و حرج بمدت ۵ سال منع گردید. همه موارد موصوف نشان‌دهنده پذیرش قاعده عسر و حرج به دلیل حادث شدن بحرانهای اجتماعی غیرمترقبه می‌شود که نقش و اعتبار قاعده نفی و عسر و حرج را بعنوان یک مبنای توجهی اوضاع و احوال غیرمترقبه به تثبیت می‌رساند. قانون دیگری که می‌توان به آن اشاره نمود؛ ماده ۷ قانون مسئولیت مدنی است که براساس آن «در هر صورت جبران زیان باید بنحوی باشد که موجب عسرت و تنگدستی جبران‌کننده زیان نباشد. «... که باز صراحتاً به جبران زیان با قید عدم ملازمه آن با عسرت و تنگدستی جبران‌کننده زیان اشاره می‌نماید. بنابراین می‌توان باز با توجه به مبانی، مفهوم و قلمرو قاعده موصوف این نکته مهم را استنباط نمود که شارع و قانون‌گذار ما هر موقع با حکم یا موضوعی ضرری یا حرجی مکلف را مواجه دیده است با توجه روح حاکم بر تشریح احکام در رفع با دفع مانع داشته است.



## نتیجه گیری:

بررسی هر یک از مبانی چه در نظام بین‌الملل و چه در حقوق داخلی و فقه نشان داد که هر کدام از آنها قسمتی از حقیقت را با خود به دنبال دارد اما واجد اشکالاتی می‌باشد، بنابراین یافتن مبانی مستحکم خصوصاً با توجه به مبانی توجیهی در حقوق غرب کاری دشوار خواهد بود اما در عین حال ابتدا بر مبانی حقوق داخلی می‌تواند کارگشا باشد. تحلیل مبانی توجیهی با استفاده از اراده مشترک و شرط ضمنی با اشکالاتی مواجه گردید که اشاره شد. ابتدای بحث بر تئوری حسن نیت همان‌گونه که در حقوق پاره‌ای کشورهای اروپایی خصوصاً فرانسه بر آن تأکید شده است نیز نمی‌تواند در حقوق ایران کارگشا باشد، وانگهی تئوری موصوف توسط حقوق‌دانان و دکترین همان کشورها نیز مورد انتقاد واقع شده است. اما دو قاعده لاضرر و لاجرح، با تحلیلی که از مفهوم، کارکرد و قلمرو هر یک از آنها ارائه گردید می‌تواند به نوبه خود در جهت مبانی توجیهی مورد تمسک دادرس قرار گیرند. اما سؤال اساسی این نکته است که آیا دو قاعده موصوف صرفاً در جهت نفی احکام ضرری و حرجی کاربرد دارند یا می‌تواند جعل حکم را از آن استنباط نمود؛ اگرچه نظر مشهور بر نفی جعل حکم توسط قاعده مزبور بود اما بررسی مصایق نشان داد که شارع و قانون‌گذار و حتی پاره‌ای از اساطین فقه با تمسک به دو قاعده موصوف به جعل حکم نیز اقدام نموده‌اند. حق نیز همین است و پویایی فقه خصوصاً در فقه امامیه با انعطاف در مسائل روز و مستحدثه و با اتکا بر چارچوب‌های اصیل و وزین بوده است. بنابراین در صورت بروز حادثه پیش‌بینی نشده در قرارداد می‌توان با اتکاء بر قواعد موصوف امکان فسخ، تعلیق یا تعدیل قرارداد را مورد تشریح قرار داد. حال حسب مورد یا اجرای قرارداد صرفاً متعسر گردیده ولی ضرری از آن بر متعهد متصور نیست یا صرفاً ضرر وجود دارد و عسرت نیست و یا هر دو فرض (عسرت و ضرر) فراهم است که در حالت اول قاعده لاجرح، در فرض دوم قاعده لاضرر و در فرض سوم و در صورت تداخل لاضرر و لاجرح تغییر در تمسک را می‌توان مورد تمسک قرارداد و امکان تعدیل یا فسخ یا سایر آثار قابل تصور در خصوص تئوری حادثه پیش‌بینی نشده را مورد حکم قرارداد. البته در این راه نباید راه افراط پیمود و امکان تزلزل در قراردادها را به بهانه‌های واهی فراهم نمود، بلکه تمسک و توسل به تئوری موصوف با توجه به مبانی اعلامی در فروضی است که چاره و علاج دیگری در راستای رعایت اصل لزوم و التزام به مفاد قراردادی فراهم نشود. امری که گاهاً و متأسفانه در پاره‌ای قراردادها خصوصاً پیمان‌هایی که یک طرف آن دولت است و بهانه تعدیل را به پیمانکار می‌دهد مورد تمسک و سوءاستفاده شده است؛ لذا موضوع بحث در جائیست که بر دادرس محرز و مسلم شود که اجرای تعهد قراردادی تکلیفی شاق یا ضرری ناروا بر متعهد فراهم خواهد ساخت.

## منابع و مأخذ:

### منابع فارسی

- ۱- بهرامی احمدی، سعید، سوءاستفاده از حق، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۷.
- ۲- بیگدلی، سعید، تعدیل قرارداد، چاپ اول، تهران، انتشارات صحت، ۱۳۸۶.
- ۳- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، بخش اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
- ۴- شفایی، محسن، مجموعه قواعد فقه، تهران، چاپ نقش جهان، ۱۳۳۵.
- ۵- شفایی، محمدرضا، بررسی تطبیقی نظریه تغییر اوضاع و احوال در قراردادها، چاپ اول، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۷۶.
- ۶- صفایی، سید حسین، مجموعه مقالاتی درباره حقوق مدنی و تطبیقی، چاپ دوم، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۸.
- ۷- کاتوزیان، ناصر، الزامهای خارج از قرارداد، جلد اول، چاپ سوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.
- ۸- کاتوزیان، ناصر، قواعد عمومی قراردادها، جلد سوم، چاپ اول، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۱.
- ۹- لطفی، اسد...، قواعد فقه مدنی، چاپ پنجم، انتشارات سمت، ۱۳۸۵.
- ۱۰- محقق داماد، سید مصطفی، قواعد فقه، بخش مدنی، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۶.
- ۱۱- محمدی، ابوالحسن، قواعد فقه، تهران، موسسه نشر یلدا، ۱۳۷۴.

### منابع عربی

- ۱۲- ابن اثیر، علی بن محمد، النهایه، جلد سوم، چاپ اول، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۰۲.
- ۱۳- بجنوردی، سید محمد، القواعد الفقیهیه، جلد اول، قم، نشر دلیل ما، ۱۳۸۲.
- ۱۴- حسینی مراغی، میر فتح، العناوین، جلد اول، قم، انتشارات حوزه علمیه، ۱۴۱۸.
- ۱۵- حکیم، سید محسن، حقائق الاصول علی کفایه الاصول، جلد دوم، نجف، مطبعه العلمیه ۱۳۷۲، ه.ق.
- ۱۶- السنهوری، عبدالرزاق، الوسیط فی شرح القانون المدنی الجدید، جلد اول، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۹۸.
- ۱۷- سیستانی، سید علی، قاعده لاضرر و لاضرر، تهران، نشر خرسندی، ۱۳۸۹.
- ۱۸- شیخ الشریعه اصفهانی، قاعده لاضرر و لاضرر، چاپ اول، قم، نشر باقری، چاپ اول، بی تا.
- ۱۹- شیخ طوسی، الخلاف، جلد اول، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، بی تا.

- ۲۰- طباطبایی یزدی، سید کاظم، *ملحقات عروه الوثقی*، قم، مطبعه ستاره، ۱۴۲۳هـ.ق.
- ۲۱- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، قم، موسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت (ع)، ۱۴۲۱.
- ۲۲- علامه حلی، *تذکره الفقهاء*، جلد یازدهم، موسسه آل بیت علیهم السلام، قم، ۱۴۱۴.
- ۲۳- موسوی خمینی، سید روح ...، *الرسائل*، قم، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۸.
- ۲۴- نائینی، محمد حسین، *سفینه الطالب*، جلد دوم، قم، النشر اسلامی، ۱۴۱۸.
- ۲۵- نبوی، ابوالفضل، *غایه الدرر فی نصب قاعده لاضرر*، تهران، چاپ قدیم، بی تا.

### منابع فرانسوی

- ۲۶- Ghestin (G.), *traite' de droit civil*, les eefbets du contiat 2e e'dition, 1994.
- ۲۷- **Julliot de la morandie`re**, Dtoit civil, t,2,3e'ed. Paris, 1964.
- ۲۸- Mazaud (j.) **le cons de droit civil**, εed, par Michel de Juglart, Paris, ۱۹۶۹.
- ۲۹- Planiol et Ripert (G), **Traite pratique de droit civil**, Tome, Par Esman, ۱۹۸۳.
- ۳۰- Rontchevsky (N.), **la revision du contrat et des obligations contractuelles**, 17nov, 2004.
- ۳۱- Savatier (R.), **La théorie de l' imprévision dans les contrats**, in Travaux et recherches de l'institut de droit comparé de l'université de, Paris, t. ۱۵, Sirey, ۱۹۵۹.

